

دشتی، خانلری و طبری و نقد ادبی

علی دشتی و نقد ادبی،

خانلری و نقد ادبی و

احسان طبری و نقد ادبی نام سه کتابی است که در طول یک سال اخیر و آخرین آنها در یک ماه اخیر توسط انتشارات سخن به بازار آمده است.

نویسندگان این کتابها، دکتر ایرج پارسی نژاد، پیش از آن، «روشنگران ایرانی و نقد ادبی» را نوشته بود و در آن پیشگامان نقد ادبی؛ میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا ملکم خان، زین العابدین مراغه ای، طالبوف تبریزی، احمد کسروی و صادق هدایت را به بحث گذاشته بود. پس از انتشار آن کتاب که گویا استقبال خوانندگان را در پی داشت، نویسندگان بر آن شد که نقدهای ادبی خود را به صورت دفترهای تک نگاری درآورد که اکنون سه دفتر آن منتشر شده و گویا قرار است دفترهای دیگری نیز به آنها افزوده شود. از جمله دفترهایی دربارۀ نیمایوشیج، فاطمه سیاح و محمد تقی بهار.

علی دشتی، پرویز ناتل خانلری و احسان طبری هر سه از نویسندگانی هستند که از آغاز نوشتن آنها، هفتاد هشتاد سالی می گذرد و در سی سال اخیر هم چیز تازه ای از آنها منتشر نشده و اساساً پس از انقلاب زندگی فرهنگی نداشته اند.

از این رو پرداختن به آنان نوعی مرور و بازخوانی به حساب می آید که در کار پارسی نژاد با نقد و تحلیل همراه شده است. چنانکه هر خواننده ای با خواندن این سه اثر، تصویر کاملی از شخصیت های مورد بحث به دست خواهد آورد. سه تنی که وجه مشترک آنها باید کار تحقیقی شان باشد، و نیز اینکه هر سه مربوطه به یک دوران و روزگارند.

اما پارسی نژاد خود به وجه دیگری نظر داشته که احتمالاً از دید خواننده پنهان است: « معیار من برای انتخاب این سه تن، تأثیرگذاری این شخصیت ها در حوزه نقد ادبی بوده است. شخصیت های دیگری هم در این زمینه فعال بوده اند اما این سه تن فارغ از هرگونه سلیقه و عقیده و مسلکی بر روی اذهان نسلی تأثیر گذاشته اند و تأثیرگذاری بیشتر را باید در آنها سراغ کرد.

از میان این سه تن، ارزش و اعتبار کار خانلری شاید قابل مقایسه با دو تن دیگر نباشد. نوشتن پارسی نژاد هم همین را نشان می دهد.

کتاب دشتی و طبری، پر از ایراد و انتقادی است که نویسنده به طرز فکر یا دید و نگرش یا برداشت و استنباط آنها وارد می کند اما کتاب خانلری با حفظ دید انتقادی سرشار از تحسین و ستایش است. همین درگیری ذهنی نویسنده با دشتی و طبری، سبب شده کتابهای مربوط به آن دو صفحات بیشتری بیابد در حالی که دربار^۱ خانلری شیو^۲ قل و دل به کار رفته و صفحات کمتری به او اختصاص یافته است.

در مورد طبری نویسنده وارد مباحثی مانند نقد شعر از دیدگاه طبری، نقد حافظ شناسی، نقد مولوی، نقد داستان و مانند اینها می شود که سبب پاره ای درازنویسی شده و شاید اساسا جای بحث نداشت. طبری در این زمینه ها تبحری نداشت و صرفا از دیدگاه مسلکی و عقیدتی به این قضایا می نگریست و موقعیت او در ماهنامه^۳ مردم، ارگان تئوریک حزب توده سبب می شد که در این زمینه ها به اظهار نظر پردازد. به نظر نمی رسد خود طبری هم اگر زنده می بود در این زمینه ها اکنون دیگر ادعایی می داشت.

اما پارسی نژاد به نوشته های او حتا در زمینه های غیر تخصصی، اهمیت داده و به جزئیات وارد این مباحث شده و دیدگاه طبری را مورد نقد و داوری قرار داده است. مثلا دربار^۴ نقد شعر، پس از نقل پاره ای نوشته ها و گفته های طبری، به درستی پرسیده است: «راستی این حرف ها درس شعر و نقد شعر است یا کلی گویی هایی در باب اخلاق و آداب شاعری؟»

چنین مباحثی کتاب طبری را بیهوده پر حجم کرده، چنانکه تقریبا تا دو برابر کتاب خانلری صفحه و برگ یافته است. خود نویسنده وقتی با این پرسش مواجه می شود که چرا باید طبری را بیش از خانلری مورد بحث قرار داد، می گوید: «در مورد خانلری من جز تحلیل مجالی برای رد و نقد نداشتم ولی طبری هرچه نوشته مورد تحلیل انتقادی من قرار گرفته، تحلیل ها و آیاتی که او صادر کرده از نظر من قابل انتقاد است.»

با وجود این نویسنده دربار^۵ ارزش کارهای طبری فارغ از اختلاف عقیدتی می گوید «طبری یکی از تأثیرگذارترین شخصیت های معاصر ایران در حوزه نقد و تفکر انتقادی بوده است. او آثار خود را بر بنیاد تفکر مارکسیستی بنا کرد و بررسی هایش از این دیدگاه هوای تازه ای وارد فضای تحقیقات فضایی ایران کرد.»

در آن روزگار که او می نوشت تحقیق ادبی در انحصار مجلاتی مانند ارمغان و وحید بود که از ادبیات و دانش زند^۶ فرهنگ جهانی کمتر اطلاع داشتند و سبک و نگرش شان منحصر بر اساس نسخه بدل ها و متد قدیمی بود. طبری با نگاه تازه ای از منظر فلسف^۷ مارکسیسم به ادبیات نگاه کرد و جوانانی که در آن زمان در جستجوی تجدد بودند

تشنه حرف های تازه بودند. البته خطر این کار آن بود که به ارزش و اصالت زیبایی شناسی آثار کمتر توجه می شد.

پارسی نژاد نوشته های علی دشتی را در زمینه ادبیات کلاسیک ایران تفننی و فضل فروشانه می یابد و نوآوری های او را فراموش می کند. داوری در باب تفننی بودن کارهای دشتی شاید درست باشد. خود او هم - احتمالاً از سر تعارف و تواضع - در سیری در دیوان شمس می گفت که « نوشته های من صرفاً مولود تفنن طبع هوسناک و تاثر پذیر من بوده. گاهی پیشامدهایی از اشتغال سیاسی و اجتماعی به عرصه ادبیم کشانده است ». اما واقع این است که این تعارفات را نباید به جد گرفت. او در دیوان کلاسیک های ما غور کرده بود و دربار آنها بسیار می دانست.

منتها شیوه اش با شیوه تحقیق قدمایی تفاوت داشت و به جای نوع نگارش دانشگاهی یا نوع نگارش سنتی، برداشت ها و حس شخصی اش را می نوشت. این کار اگرچه نوشته های ادبی او را از شکل تحقیقی بیرون می برد اما جانی در آنها می دمید که در نوشته های دیگر نبود.

همین امر سبب می شد که طیف بزرگی از خوانندگان که به ادبیات کلاسیک علاقه ای نداشتند، با هیجان وارد این وادی شوند. نوشتن از دیدگاه خود و استنباط شخصی و حس درونی، نوآوری ای در کار دشتی به وجود می آورد که در دیگر همگنانش نبود. او بدین طریق توانست بین ادبیات کلاسیک ما با نسل جدیدی از خوانندگان تازه به میدان آمده پلی بزند.

پلی که بین محققان کلاسیک ما با خوانندگان تازه به دوران رسیده شکسته بود. طبیعی است که در این راه جز ذوق شخصی هم چیزی نمی توانست مایه کار شود. اما پارسی نژاد می نویسد « دشتی به استنباط حسی از اثر ادبی معتقد است که طبعاً هر شخص صاحب ذوقی می تواند دارا باشد » بعد می پرسد « معیار این ذوق چیست؟ » و وارد این موضوع می شود که حتا احمد کسروی که دیوان و دفتر سعدی و حافظ را مستوجب آتش می دانست در سلامت ذوق خود تردید نداشت.

این حرف درستی نیست. درست است که احمد کسروی در ذوق سلیم خود هیچ تردیدی نداشت ولی تمام خواندگانش از آن روزگار تا کنون با وجود تأیید و تأکید بر دانایی کسروی در زمینه های دیگر، با وجود تأکید بر زبان پاک کسروی و نگاه و نگرش دقیق او به تاریخ، در ذوق شعری او تردید کرده اند و هیچ یک از خواندگانش - مگر پیروان دو آتشه - دفتر و دیوان سعدی و حافظ را مستوجب آتش نمی پندارد.

در عین حال هیچ کس هم در ذوق شعری امثال خانلری و دشتی تردید ندارد. شاید تعیین متر و معیار برای « ذوق » کار ساده ای نباشد و اصلاً لطف ذوق هم در همین است که سنجه و معیار بر نمی دارد اما این

به معنای آن نیست که ذوق دخالتی در شناخت و حس کردن شعر ندارد. از قضا همین ذوق است که یک نفر را تا حد خانلری بر می کشد و دیگری را تا حد کسروی در این زمینه ها پائین می آورد. تنها می توان گفت وادی ذوق، وادی دیگری است و وادی تحقیق نیست.

کتاب دشتی با « پادشاه نثر » شروع می شود. پادشاه نثر عنوان مقاله ای از علی دشتی است راجع به نثر آناتول فرانس. این عنوان مرا به یاد آن می اندازد که خانلری خود پادشاه نثر فارسی معاصر بود.

همچون کوشش هایی که پیش از خانلری از زمان میرزا عبداللطیف تسوجی، میرزا حبیب خراسانی و ناصرالدین شاه برای فاصله گرفتن ایرانیان معاصر از نثر قدیمی و منشاتی به کار رفته بود، در نوشته های خانلری تبلور یافت و نثر او را ممتاز کرد. اما در کتاب خانلری بحثی درباره نثر خانلری دیده نمی شود.

آنها اشاره ای که به نثر او می شود از قول نادر نادرپور است که به صورت بریده بریده نقل شده است. در حالی که نقد و نظر خود خانلری در مورد نثر دیگران در کتاب مورد بحث قرار گرفته است. وقتی این موضوع را با نویسنده کتاب در میان می گذاریم که چرا بحثی از نثر شسته رفته، سنجیده و دقیق خانلری در کتاب شما نیست، جوابش تا حدی قانع کننده است: « عنوان کتاب من نقد ادبی است.

تا آنجا که مباحث به قلمرو نقد مربوط می شد وارد شده ام ولی در مورد نثر خانلری اگر می خواستم بنویسم شاید بیشتر از 50 صفحه باید می نوشتم و نمونه هایی از آن نثر زیبا، موجز و دقیق به دست می دادم. در حالی که من فقط می خواستم نگاهی به مجموع نقد ادبی خانلری بیندازم.

کار پارسی نژاد در هر سه کتاب دارای خصوصیات قابل ستایشی است که نمی توان نگفته از کنار آنها گذشت. او آثار کسانی را به بحث می گذارد که دیگر اندک اندک رو به فراموشی می روند و با این کار خود، خوانندگان قدیمی را وادار می دارد که خواننده های پیشین خود را نو کنند و ببینند آنچه سابق بر این خواننده اند و در ذهن دارند، تا چه حد از درستی و دقت بهره مند بوده است.

به نسل جوان نیز یادآور می شود که پیش از روزگار آنها کسانی آمده اند که حرف ها و بحث های خواندنی و شنیدنی داشته اند. علاوه بر این او، تحلیل ها و داوری های درست و منصفانه و بی حب و بغض و فارغ از گرایش های سیاسی و مسلکی در نوشته های خود به دست می دهد که می تواند برای نسل جوان سرمشق و راهگشا باشد. برای او بین خانلری که مورد تحسین اوست با طبری که مورد انتقاد و ایراد، تفاوتی وجود ندارد و این امر بویژه در صفحات مربوط به نتیجه گیری

و ما حاصل گفتار بیشتر به چشم می خورد. کتابهای سه گانه پارسی نژاد علاوه بر اینکه از یک نثر پاکیزه و نزدیک به لحن گفتاری بهره مند است در بخش هایی بسیار درخشان است. در اول هر سه کتاب زندگینامه کوتاهی از نویسنده مورد نظر به دست داده شده که از آن خلاصه تر نمی توان گفت. با وجود این تقریبا هیچ چیز از زندگی و کارنامه آنان فرو نگذاشته است. در بخش آخر کتاب نیز یک فصل به نتیجه گیری از تمام کتاب اختصاص یافته که مانند یک جمع بندی خوب و دقیق و فشرده از یک بحث مفصل، تمام کتاب را جلو چشم خواننده می آورد.

رویهمرفته این کتابها موضوع قابل بحثی دارند، خوب نقد و تحلیل شده اند، به زبان سلیسی نوشته شده اند، در داوری جانب انصاف را نگه داشته اند، نگاه و نگرش پژوهشی را همه جا رعایت کرده اند، و خواننده را راحت و سراسر در جریان موضوع می گذارند. اینگونه نوشتن آسان نیست. تنها عیب کار شاید پاره ای درازگویی آن هم در پاره ای موارد باشد و نیز اینکه موضع گیری نسبت به هر یک از نویسندگان از همان صفحات اول کتاب بیرون می زند و تا به آخر ادامه می یابد. ای کاش این موضع گیری از همان اول آشکار نبود.